



درخشنده تا «روز رستاخیز» احمدرضا درویش و از «رویه» بهروز افخمی تا «ج» و «بادیگارد» ابراهیم حاتم‌کیا جزو معدود بازیگران سینمای ایران بوده که با چندین و چند نسل از کارگردانان بنام و البته با تفکرات متفاوت در سینمای ایران همکاری کرده است. او نشان داده که پرکار است و احتمالاً همین پرکار

بودن حمیدیان را به بازیگری که می‌توان هر نقشی را به او سپرد تبدیل کرده است. حمیدیان در قامت یک روحانی در میانه فساد تا یک مفسد اقتصادی فراری از کشور و از یک قاتل زنجیره‌ای تا آرایشگری عجیب و صدها نقش دیگر را در این سال‌ها به نمایش گذاشته و اکنون در ۴۲ سالگی بلوغی را تجربه می‌کند که در زمانه کنونی شاید کمتر بازیگری را بتوان مثال زد که چنین

راهی را پیموده باشد. او که از حضور خود با فیلم‌های فراوان در ادوار جشنواره فیلم فجر تنها سیمرخ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد برای فیلم «ج» و «روز رستاخیز» از سی و دومین دوره را به خانه برده، بدون شک یکی از قدرنایده‌ترین بازیگران در فجر است. هر چند که سبک بازی او و پذیرفتن بازی در نقش‌های

روحانیت و نهاد حوزه علمیه یا سینماگران و نهاد سینما؟

به نظرم فقدان تعامل دوطرفه، علت اصلی بوده یعنی چه بسا هم حوزه‌ها بیش از حد متوقع بوده‌اند و هم هنرمندان، مقداری کم صبر و دل‌نازک و صاحب پیش‌فرض بوده‌اند که هر دو مانع ایجاد تعامل شده است.

■ در مستند شما، آدم بدهای داستان زنان بودند که با حسادت یا اصطلاحاً خاله‌زنک‌بازی مانع اقدامات مثبت قهرمان در حاشیه شهر شدند. این نقد را قبول دارید؟ نمی‌پذیرم. جهان فیلم در راستای تکریم مقام زن و خانواده است. اصلاً مهم‌ترین تصمیم در پایان فیلم و مرحله گره‌گشایی در جهت تکریم زن اتفاق می‌افتد. البته نگاه‌ها برداشت‌ها به فیلم می‌تواند متفاوت باشد اما معتقدم نمی‌شود همیشه از یک قشر یا گروه مثل زنان مدام تصویر کاملاً مثبت نشان داد. چنین کاری فیلم را غیرواقعی و غیربازپذیر می‌کند.

■ بالاخره مسیر روایت به نحوی است که همسر قهرمان و زنان حاشیه‌نشین هر کدام به علتی، مانع از کنش قهرمانانه شخصیت اصلی می‌شوند. این درحالی است که در نگاه مخاطب نهایتاً ارزش آرمان و حل آسیب‌های اجتماعی بالاتر از حتی ارزش‌های خانوادگی است و طبیعتاً افق دید زن داستان تحقیر می‌شود.

باید همه روایت را با هم ببینید. گردشی در خط روایی اتفاق می‌افتد که اتفاقاً ارزش تصمیم نهایی شخصیت را بالا می‌برد. در واقع رسیدگی به آسیب‌های اجتماعی و مثلاً توزیع بسته معیشتی را که همه انجام می‌دهند و کار مهمی نیست. ایجاد اشتغال و وظیفه همگانی است و در نگاه مستند، الزاماً ارزش نهایی محسوب نمی‌شود. گردش جایی اتفاق می‌افتد که شخصیت میان این ارزش و ارزش بالاتر از آنکه خانواده است، تصمیم مهمی می‌گیرد.

■ پس یک بار درباره طلبه‌های خانم فیلم بسازید!

کلا درباره خانم‌ها فیلم ساختن خیلی سخت است چون بخشی از وجهه دراماتیک، صبری و سینمایی حذف می‌شود. وقتی شما نمی‌توانید چهره شخصیت را ببینید اصلاً چطور باید با آن ارتباط برقرار کنید و ارتباطان سمیاتیکی شود. وقتی قرار باشد یک فرد در ذهن مخاطب بسازید به مشکل خواهید خورد که یک نمونه آن فیلم «گهواره‌ای برای مادر» ساخته پناه‌برخدا رضایی است که آن طور که باید در نیامد. تا بوهای عجیب و غریبی که حول روحانیت حتی آقایان هست برای خانم‌ها چندین برابر است. اما چیزی که قطعی است این است که باید درباره روحانیت فیلم ساخته شود و من که مثنی طلبگی داشتم این مسأله جزو دغدغه‌هایم قرار گرفته است. اما حالا این طور نیست. اگر این اتفاق نمی‌افتاد روایت‌های آشنایی از روحانیت در ذهن‌ها وجود داشت، امروز دیگر شاهد عمادپورانی نبودیم! الان همه مشکلات را می‌گویند حکومت آخوندی! درست است که بخش مهمی از سران حکومت، روحانیون هستند اما مگر چند درصد از بدنه روحانیون در حکومت هستند؟! بسیاری از طلبه‌ها دارند با شهریه‌های بسیار پایین زندگی‌هایشان را می‌گردانند و این به خاطر کم‌کاری رسانه‌های ماست اما بعد می‌بینیم که یک رسانه معاند کوچک می‌تواند کل جامعه روحانیت را زیر سؤال ببرد و کشور را آشفته کند.



گفت و گوی «ایران» با کارگردان «غیرمسکونی» به پهمان حضور این مستند در جشنواره فیلم فجر

نتوانسته‌ایم به تصویر درستی از روحانیت برسیم

فیلم روز

فاطمه ترکاشوند روزنامه‌نگار

فقدان روایت از زیست‌طلبگی، روحانیون را به سوزهای جذاب و داغی برای فیلمسازان بدل کرده اما یک طلبه این مسأله را به چشم یک آسیب می‌نگرد و مسائل اجتماعی را در نسبت با آن می‌سنجد. مستند «غیرمسکونی» امسال در جشنواره سینماحقیقت نمایش داده شد و مورد استقبال هم قرار گرفت؛ مستندی که حالا به جشنواره فجر آمده تا راهی در میانه مقدس‌سازی و تقدس‌زدایی از چهره روحانیت باز کند. با مسعود زارعیان، کارگردان این مستند به گفت‌وگو نشستیم.

■ فرایند یافتن این سوزها در از کجا آغاز کردید؟ از آشنایی با طلبه‌ای که شخصیت اصلی داستان بود یا از مسائل حاشیه‌نشینی شهر؟

ما در شهر مشهد، هفت پهنه حاشیه‌ای داریم که متأسفانه در این سال‌ها به علت عدم توجه مسئولان دچار مشکلات متعدد عمرانی و اقتصادی و فرهنگی شده‌اند و آنقدر این موضوع به خاطر وقوع انواع بزه و تبهکاری و آسیب‌های اجتماعی از ورود انواع اسلحه گرفته تا قاچاق مواد مخدر بغرنج شد که رهبری هم نسبت به آن تذکر دادند و کارگروهی در این رابطه شکل گرفت و خیلی از سازمان‌ها و نهادها روی حاشیه‌نشینی تمرکز کردند. تا جایی که پژوهش‌های ما نشان می‌دهد بعد از تهران، بیشترین حاشیه‌نشینی در شهر مشهد وجود دارد و طبیعتاً به خاطر دغدغه‌ای که در طول تمام این سال‌ها در این باره داشتم، دنبال سوزهای بودم که قصه متفاوت و جذابی داشته باشد و این مسأله را در آن مطرح کنم.

پیش‌کشیده‌تر از پای دیگرش است و دو فرزند پروانه‌ای هم دارد. با این شرایط تحریم هرچند وقت یک بار هم باید به تهران بیاید و داروها را تهیه کند. واقعاً طلبه‌های چگونه است؟ چه می‌خورد؟ چه می‌پوشد؟ کجا زندگی می‌کند؟ سوار چه وسیله‌ای می‌شود؟ که آن هم یک موتور درب و داغان است! فقط لباس پوشاندن به یک کودک پروانه‌ای سه ساله، به تنهایی یک مصیبت عظاماست و من اصلاً تاب نداشتم که بمانم و ببینم و از خانه‌شان خارج شدم. متأسفانه این قضاوت‌های ناعادلانه اتفاق افتاده و ما همیشه، همه روحانیت را با یک چشم دیده‌ایم.

■ بخشی از این مشکل به روایات و موازین خود این قشر بازمی‌گردد که انگار دچار نوعی مکتوم‌بودگی خودخواسته هستند و علاقه ندارند روایت شوند؟

این مسأله را قبول دارم و علت‌هایی هم دارد.

■ اتفاقاً اولین مواجهه مخاطب با مستند شما هم به همین وجه تمایز سوزها بازمی‌گردد که می‌تواند به زندگی شخصی طلبه‌ای تا این حد نزدیک شود و این را در تضاد با آن حال روایت ناپذیری روحانیت می‌باید.

دقیقاً همین

طور است. من هم به علت همین احساس فقدان روایت در سال ۹۴، صفحه‌ای در اینستاگرام به نام «طلبه نودی» باز کردم که بر مبنای سبک زندگی طلبگی و به صورت دوزبانه بود و همان زمان هم مورد توجه رسانه‌های خارجی قرار گرفت. بی‌بی‌سی جهانی درباره آن گزارشی تولید کرد و بعد راشاتودی و ایندیندنت هم ادامه دادند چون برایشان مهم بود که کسی دارد در این حوزه فعالیت می‌کند و آنها دارند اطلاعاتی از روحانیت دریافت می‌کنند که به طور معمول نمی‌شود آنها را در جایی پیدا کرد. مسأله همین فقدان روایت بود و در این یکی دو دهه اخیر هم هر وقت خواستیم مستند یا فیلمی بسازیم با پرداختن شخصیت روحانی غیرواقعی فقط خواستیم بگوییم اینها هم مردمی هستند و مشکل مادی و خانوادگی دارند.

■ پس باتوجه به سابقه طلبگی و شناخت خودتان، بازتابی روحانیت در سینمای مستند و داستانی ما را چندان منطبق بر واقع نمی‌دانید؟

عمده سینمای ما برای اینکه بگویند روحانی‌ها هم شبیه مردم هستند وجه مقتدر و کارگشای آنها را به نفع وجه مظلومیت‌شان کم‌رنگ کردند یا کنار گذاشتند. می‌خواستند بگویند بی‌بی‌بی‌بی‌بی اینها هم مشکل دارند، بی‌گناه هستند و به همین خاطر روحانی باصلابت و مقتدر و پیشرو

■ مقصر این فقدان روایت و انحراف بازتابی را بیشتر چه کسی می‌دانید؟ خود



روایتگر حس مادر به فرزند

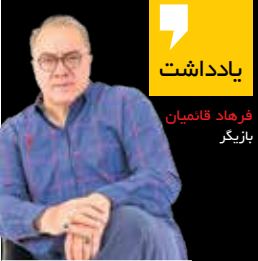
جلیل شعبانی: «سرهنگ ثریا» شاید ششمین یا هفتمین فیلمنامه‌ای بود که درباره گروه منافقین می‌خواندم و در سال‌های مختلف فیلمنامه‌های متعدد در مورد این گروه بررسی کردم و وقتی فیلمنامه خانم عاچ را که از نمایشنامه‌شان اقتباس شده بود مطالعه کردم، برابم جالب بود که از این زاویه به منافقین بپردازیم، نه از آن زاویه که ترور مسلحانه آنها را به سیاق گذشته به تصویر بکشیم. این فیلم روایتگر حس مادر به فرزند است و این یکی از ویژگی‌هایی است که می‌تواند فیلم را در جذب مخاطب موفق کند. اپنا



موضوع تجاوز دغدغه جهان است

علیرضا صمدی: زمانی که اتفاق مهمی در سطح جامعه می‌افتد، در فیلم‌های تولید شده در طول سال هم بازتاب پیدا می‌کند. البته فیلم‌هایی مانند «استاد» و «آه سرد» که در جشنواره امسال هم حضور دارند، بیشتر موضوع تجاوز را آسیب‌شناسی می‌کنند و شباهتی با فیلم ما ندارند. در سطح جهان نیز فیلم‌های بسیاری در زمینه تجاوز و «می‌تو» ساخته شده‌اند و اگر به فیلم‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ نگاه کنیم، متوجه آمار زیاد آنها می‌شویم. در نتیجه این مسأله در کشور ما هم پر بحث است و درباره آن فیلم ساخته خواهد شد. ستاد خبری جشنواره

جشنواره فجر رویای مشترک ما



یادداشت

فرهاد قائمیان بازیگر

برای ما عاشقان سینما، عاشقان بازیگری و دبستانگانه به رویا بوده نقره‌ای، جشنواره فیلم فجر نقطه تلاقی امید و آرزو را آلودگی بود. آنچه در بهمن ماه سرد آن سال‌ها بر ما می‌گذشت، بخشی از جوانی ما بود. در صف‌های طولانی، گپ‌های طولانی، شنیدن خبرها و حرف و حدیث‌ها از زبان دوستان سینما و چشم به راه تماشای فیلم‌های بزرگ روی برده، همه چیز از نو تعریف می‌شد و جان می‌گرفت. آن روزها، شبکه‌های اجتماعی نبودند و دیدن فیلمسازان و ستاره‌های سینما، سخت و گاه بعید بود. آن روزها، تماشاگران برای نام‌های محبوب‌شان روی برده دست می‌زدند و میزان رضایت‌شان از فیلم‌ها را می‌شد در تیتراژ انتهایی، در همه‌همه سالن و صدای ممتد دست زدن تشخیص داد.

همه چیز آن روزها، رنگ و بو و طعم داشت. همه چیز سینما با ارزش بود و پر قدر. جشنواره فیلم فجر ویترین سینمای بود که عاشقان در شب‌های سرد بهمن ماه، پشت در سینما صاف می‌کشیدند تا فیلم محبوب‌شان را برای نخستین بار تماشا کنند. آن نخستین بار، معتبر بود، هویت و اصالت داشت.

برای من در همه آن سال‌ها، سینما نجیب، باشکوه و دوست‌داشتنی بود. «شیخ کزدم»، کیانوش عیاری را در سینما آزادی دوست‌داشتنی دیدم و حیرت کردم. فیلم مرا سحر کرده بود و تا ساعت‌ها خیال فیلم، رهایم نمی‌کرد. برایم آنچه عیاری از زندگی سینما و حاشیه‌هایش در فیلم روایت می‌کرد هنوز تماشایی است. اگرچه از آن بهمن ماه دور شده‌ام و سال‌هاست جای عیاری در جشنواره خالی است.

جشنواره فیلم فجر برای نسل من، سرچشمه کشف و لذت بردن بود. نمی‌دانم نسل امروز، چقدر این شیدایی را درک می‌کند. امیدوارم که بدانند و فراموش نکنند که نسل‌ها و نام‌ها آمده و رفته‌اند و این سینما همچنان باقی است؛ پرافتخار و دوست‌داشتنی. سینما، پارژویا همچون است و رویا، توری روشن است برای عبور از روزهای سخت.